MSBW
IVANOW
0110

C.

0016221257

110

Majnūʿa.
(Sufic)

110

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وصلى الله على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه ومن والاه

وبعد فإن بعض الإخوان سألني أن أكتب له مختصرا في علم التجويد يكون عونا له على تلاوة القرآن العظيم على الوجه الصحيح الذي تلقاه عن أشياخه المسندين إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فأجبته إلى ذلك رجاء أن يكون ذخرا لي يوم لا ينفع مال ولا بنون

وسميته بـ [illegible]

وهو مرتب على مقدمة وثلاثة أبواب وخاتمة

أما المقدمة ففي بيان مخارج الحروف وصفاتها

وأما الباب الأول ففي أحكام النون الساكنة والتنوين

وأما الباب الثاني ففي أحكام الميم الساكنة

وأما الباب الثالث ففي أحكام المدود

وأما الخاتمة ففي بيان مواضع الوقف والابتداء

وأسأل الله تعالى أن ينفع به كما نفع بأصله وأن يجعله خالصا لوجهه الكريم

والله الموفق للصواب وإليه المرجع والمآب

المقدمة

في بيان مخارج الحروف وصفاتها

اعلم أن مخارج الحروف هي المواضع التي يخرج منها الحرف فيتميز عما سواه

وقد اختلف في عددها فمنهم من جعلها خمسة عشر ومنهم من جعلها سبعة عشر ومنهم من جعلها ستة عشر وهو الذي اختاره من اختصر

وهو الذي نختاره لأنه أضبط وأحصر

وهي مرتبة على حروف المعجم إلا حروف المد واللين فإنها تأتي في آخر الكلام

فالهمزة والهاء والألف والعين والحاء والغين والخاء من أقصى الحلق

والقاف من أسفل من موضعها قليلا

والكاف من أسفل من موضعها قليلا

والجيم والشين والياء من وسط اللسان بينه وبين وسط الحنك الأعلى

والضاد من أول حافة اللسان وما يليها من الأضراس

واللام من أدناها إلى منتهى طرف اللسان

والنون من أدنى طرف اللسان قريبا من مخرج اللام

والراء لثة اللسان فوق مخرج النون

والطاء والدال والتاء من طرف اللسان وأصول الثنايا العليا

والظاء والذال والثاء من طرف اللسان وأطراف الثنايا العليا

والصاد والسين والزاي من بين طرف اللسان وأطراف الثنايا السفلى

والفاء من باطن الشفة السفلى وأطراف الثنايا العليا

والباء والميم والواو من بين الشفتين

والنون الخفية من الخياشيم

وأما صفات الحروف فهي نوعان متضادة ومتغايرة

فالمتضادة عشرة

الهمس والجهر

والشدة والرخاوة

والتوسط والإطباق

والانفتاح والانفتاح

والاستعلاء والاستفال

والانتصاب والانفتاح

والإذلاق والإصمات

والصفير والقلقلة

واللين والانحراف

والتكرير والتفشي

والاستطالة والانتصاب

والمتغايرة هي ما عدا ذلك من صفات الحروف

سلسلهٔ نهضت کردن

حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه اول حضرت خواجه حسن بصری

دوم حضرت خواجه اویس قرنی سوم حضرت امام حسن رضی الله عنه

چهارم حضرت امام حسین رضی الله عنه پنجم حضرت خواجه کمال الدین سمرقندی

ششم خواجه ابو المتقدم هفتم حضرت عبد الله عالم دار الحدیث صلی الله علیه وسلم

از کتاب واقف سر غیب حضرت محمد و مهمان خواجه معه

خرقه سجاده راه صفا یافت سر و دلیل معراج از خدا مصطفی

بر مرد ضی کرده عطا بر خس بصر رشید از مرتضی از حسن بصری خرقه

ظهور اولین عجمی از جنید عجمی سمرقندی سلوک کرخی او سبقطی

چند و حازرون شهر و طوسی و فرود شبان هم حبیب و دکر طیفور زیان شد

عبد الله ابو احد سر لاهوت زید و عیاز و لدم چشتی هو بیر رحمت حق

هر که نگه بین دلیل اندرین معنی نماید فاش قیل

بسم الله الرحمن الرحیم

دلق را چون در بر بت پوشید خود دلیدیم از مقام لی مع لکه کشف کشد

تاج بر سر نهادم اندر ساز دام دنیا وعقبی را بپاد شمس بر سر کرفتم یافتم فنا فراد

از صفات در کذشتم چون که کشتم عین ذات الف را بر سر و قبر کرد بر ساختم دین دنیا

را چون خاتم رشته را چون در کلو انداختم جان خود در راه هادی باختم پوست را

چون بر کمر بستم نصم کرده صاف ان زبان را چون سپندم دام و سنبل ابطلا

سخت لیکن کر نماندیم جانباز ترک داده غیر را کسب

اول کلم سر بعث این لا اله الا الله محمد الرسول الله ثانی کلم طریقت است لا اله

الا الله عظیمه محمد الرسول الله سوم خلفه سوم کلم حقیقت است

لا اله الا الله منوره الله محمد الرسول الله صفه چهارم کلم معرفت است

لا اله الا الله حقا حقا محمد الرسول الله صقا صقا صمد قاصقا قاه

بن مالک ابن نضر قریشی بن خزیمہ بن مدرکہ بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اد بن معد
بن ناخور بن تیرح بن یعرب بن یشجب بن شابت علیہ السلام بن حضرت ابراہیم خلیل
بن تارح وھو آذر بن ناخور بن ساروح بن ارغو بن فالج وھو غابر علیہ السلام بن عبیر وھو صالح
بن مساح وھو ھود علیہ السلام بن ادحی علیہ السلام بن مسام علیہ السلام بن نوح علیہ السلام بن لامک
متوشلخ بن اخنوخ وھو ادریس علیہ السلام وھا پر عموث وھو اذار خطا بالقاف آدم
بن یارد بن مھلائیل علیہ السلام بن قینان علیہ السلام بن انوس علیہ السلام بن شیث علیہ السلام
مھر آدم صفی اللہ علیہ السلام و آدم من التراب والتراب من الارض من الزبد والزبد
والموج من الماء والماء من الدرۃ والدرۃ من القدرۃ والقدرۃ من الارادۃ والارادۃ من اللہ تعالیٰ

بسم اللہ الرحمن الرحیم اول شیخ او لو باید کہ بر دست طریقت بکند نیت غسل طریقت بیاموزد تا بداند حدیث
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما الاعمال بالنیات یعنی باید کہ ہر کاری بنیت نکند نیت غسل بدست طریق نکند
نویت ان اغتسل غسل الطہور لنفسی من ارباک الطریقۃ فرضا للہ تعالیٰ فرار الدنیا واتوبہ الی اللہ تعالیٰ
پس شیخ او را کردد اما تجدد کند تا بحد دوم تا سہ بار تجدید کند پس شیخ بنشیند شیخ او را کلمہ طریقت عرض کند
طریقت اینست لا الہ الا اللہ الصحیح لا الہ الا انت واحدا و محمد رسول اللہ لا الہ الا اللہ نور قدرتہ اللھم نفسی نور قدرتہ الا الہ
حقا و محمد رسول اللہ صدقا بعدہ پیر مریدرا دست توبہ دہد اول این آیت بخواند یا ایہا الذین امنوا توبوا الی اللہ توبۃ نصوحا عسی
الی اللہ جمیعا ایہا المومنون لعلکم تفلحون ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین ثم الی استغفر
اللہ العظیم الذی لا الہ الا ھو الحی القیوم واتوب الیہ توبۃ عبد ظالم لنفسہ لا یملک لنفسہ ضرا ولا نفعا ولا حیوۃ ولا نشورا استغفر
کلما صغرھا وکبیرھا وسرھا وجہرھا وعلنیتھا وتبت الیہ من الذنوب التی لا اعلم وانت علام الغیوب بعد از آن این آیت
ان الذین یبایعونک انما یبایعون اللہ ید اللہ فوق ایدیہم فمن نکث فانما ینکث علی نفسہ ومن اوفی بما عاھد علیہ اللہ فسیؤتیہ اجرا عظیما بعد از ان بگوید کہ دست خود را بدست پیغامبران کواہ انید وجمیع ترتیبہا و مشائخان دعا

بسم الله الرحمن الرحیم

یا چهار پیر پیر اول آدم علیه السلام دوم پیر نوح علیه السلام سیوم پیر ابراهیم خلیل الله علیه السلام چهارم پیر
رسول الله صلی الله علیه وسلم بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام یعنی امیر المؤمنین علیه السلام شیخ
پیر ریسید ایشان از دو سلسله شدند یکی حبیب عجمی دوم عبد الواحد بن زید از حبیب عجمی شه خانواده شد اول
یا دوم طیفوریان سیوم کرخیان چهارم سقطیان پنجم جنیدیان ششم کازرونیان هفتم طوسیان هشتم
سیاه نهم سهروردیان اول خانواده حبیبیان میشوند بحبیب عجمی و ایشان احفاد السید الحسن بن عوف بودند و هر
راد رعایا و متبع و اصحاب الناس بودند و مرید حبیب عجمی شدند خلوت و عزلت اختیار کردند و خود را حبیبیان گویانیدند نسبت
واحد او خود و رزیدند مشغول باجی گشتند حبیب عجمی این دو برادران را خلافت داد و گفت در کوه صحرا بگردید و آمیزش
الی نکنید مجرد و منفرد باشید افطار بعد از هفت روز بیک جو یا دو پسته بکنید زیاده مخورید که قوت کارها خواهید شد و
ند و آن همچنان کردند مدت دوازده سال متواتر مشغول در کوه بودند بعد از هفت روز افطار کردند و
ند و همچنان ایشان است که در مجلس حاضر شوند و فتوح قبول کنند و بعد از هفته یا دو هفته یا سه هفته یا چهار هفته
یک هفته افطار بکنند یا بخانه یا بمیوه خلیل کردند و دایم در ذکر خدا ایشان مشغول بودند و ستر عورت میکردند و جامه
ایه سوزنی میدوختند و چهار پایان و اهوان خلیل مرآمدند و میگفتند که دوستان خدا ایشار از ما بگیرید و بخورید
و خانواده طیفوریان میشوند سلطان العارفین ابا یزید بسطامی ابا یزید از طیفور پسنیا میش نام است و خلیفه
بیست مرد بزرگوار بود و صد و پنجاه سال عمر داشت و شیخ ابو الحسن خرقانی در ایام بود و امام جعفر صادق را دیده بود
را صحبت یافته چهارمین مرید شیخ طیفور شدند و خود را طیفوریان گویانیدند و خرقه چهار پاره پوشیدند و خرقه
ایشان چهار نوع است یکی طراز شکر پاره بر نگ مختلف دوم خرقه هزار میخی سیوم خشت پاره فوشی
ربع چهارم خرقه دندان خود و گفته اند که نماز میکردند در خرقه میدوختند یکی از این چهارتن
چنان یکان خرقه اجهار گفتند و اسامی ایشان این است شیخ مسعود و شیخ ابراهیم و شیخ احمد و شیخ

معصوم چهارده معصوم

معصوم چهارم علی اکبر ابن امام حسین قبرش در بقیع است

معصوم سوم علی اصغر ابن امام حسین قبرش در بقیع است

معصوم دوم حضرت امام حسن مجتبی قبرش در بقیع است

معصوم اول حضرت امیرالمومنین علی ابن ابوطالب قبرش در نجف است

معصوم چهاردهم علی اطهر ابن امام محمد باقر قبرش در سامرا است

معصوم سیزدهم قاسم ابن امام موسی کاظم قبرش در بغداد است

معصوم دوازدهم عبدالله ابن امام جعفر صادق قبرش در بغداد است

معصوم یازدهم عبدالله ابن امام علی نقی قبرش در سامرا است

معصوم دهم صالح ابن امام موسی کاظم قبرش در کرمان است

معصوم نهم امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر قبرش در بقیع است

معصوم هشتم امام علی رضا ابن امام موسی کاظم قبرش در مشهد طوس است

معصوم هفتم امام موسی کاظم ابن امام جعفر صادق قبرش در بغداد است

معصوم ششم امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر قبرش در بقیع است

معصوم پنجم امام محمد باقر ابن امام علی زین العابدین قبرش در بقیع است

معصوم چهارم امام علی زین العابدین ابن امام حسین قبرش در بقیع است

معصوم سوم امام حسین ابن امام علی ابن ابوطالب قبرش در کربلا است

معصوم دوم امام حسن ابن امام علی ابن ابوطالب قبرش در بقیع است

معصوم اول حضرت امیرالمومنین علی ابن ابوطالب قبرش در نجف است

معصوم چهاردهم علی اطهر ابن امام محمد باقر قبرش در سامرا است

معصوم سیزدهم قاسم ابن امام موسی کاظم قبرش در بغداد است

معصوم دوازدهم عبدالله ابن امام جعفر صادق قبرش در بغداد است

معصوم یازدهم عبدالله ابن امام علی نقی قبرش در سامرا است

معصوم دهم صالح ابن امام موسی کاظم قبرش در کرمان است

معصوم نهم امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر قبرش در بقیع است

معصوم هشتم امام علی رضا ابن امام موسی کاظم قبرش در مشهد طوس است

معصوم هفتم امام موسی کاظم ابن امام جعفر صادق قبرش در بغداد است

معصوم ششم امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر قبرش در بقیع است

معصوم پنجم امام محمد باقر ابن امام علی زین العابدین قبرش در بقیع است

معصوم چهارم امام علی زین العابدین ابن امام حسین قبرش در بقیع است

معصوم سوم امام حسین ابن امام علی ابن ابوطالب قبرش در کربلا است

معصوم دوم امام حسن ابن امام علی ابن ابوطالب قبرش در بقیع است

معصوم اول حضرت امیرالمومنین علی ابن ابوطالب قبرش در نجف است

معصوم چهاردهم علی اطهر ابن امام محمد باقر قبرش در سامرا است

معصوم سیزدهم قاسم ابن امام موسی کاظم قبرش در بغداد است

معصوم دوازدهم عبدالله ابن امام جعفر صادق قبرش در بغداد است

معصوم یازدهم عبدالله ابن امام علی نقی قبرش در سامرا است

معصوم دهم صالح ابن امام موسی کاظم قبرش در کرمان است

معصوم نهم امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر قبرش در بقیع است

معصوم هشتم امام علی رضا ابن امام موسی کاظم قبرش در مشهد طوس است

معصوم هفتم امام موسی کاظم ابن امام جعفر صادق قبرش در بغداد است

معصوم ششم امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر قبرش در بقیع است

معصوم پنجم امام محمد باقر ابن امام علی زین العابدین قبرش در بقیع است

معصوم چهارم امام علی زین العابدین ابن امام حسین قبرش در بقیع است

معصوم سوم امام حسین ابن امام علی ابن ابوطالب قبرش در کربلا است

معصوم دوم امام حسن ابن امام علی ابن ابوطالب قبرش در بقیع است

معصوم اول حضرت امیرالمومنین علی ابن ابوطالب قبرش در نجف است

معصوم چهاردهم علی اطهر ابن امام محمد باقر قبرش در سامرا است

معصوم سیزدهم قاسم ابن امام موسی کاظم قبرش در بغداد است

معصوم دوازدهم عبدالله ابن امام جعفر صادق قبرش در بغداد است

معصوم یازدهم عبدالله ابن امام علی نقی قبرش در سامرا است

معصوم دهم صالح ابن امام موسی کاظم قبرش در کرمان است

معصوم نهم امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر قبرش در بقیع است

معصوم هشتم امام علی رضا ابن امام موسی کاظم قبرش در مشهد طوس است

معصوم هفتم امام موسی کاظم ابن امام جعفر صادق قبرش در بغداد است

معصوم ششم امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر قبرش در بقیع است

معصوم پنجم امام محمد باقر ابن امام علی زین العابدین قبرش در بقیع است

معصوم چهارم امام علی زین العابدین ابن امام حسین قبرش در بقیع است

معصوم سوم امام حسین ابن امام علی ابن ابوطالب قبرش در کربلا است

معصوم دوم امام حسن ابن امام علی ابن ابوطالب قبرش در بقیع است

معصوم اول حضرت امیرالمومنین علی ابن ابوطالب قبرش در نجف است

معصوم چهاردهم علی اطهر ابن امام محمد باقر قبرش در سامرا است

معصوم سیزدهم قاسم ابن امام موسی کاظم قبرش در بغداد است

معصوم دوازدهم عبدالله ابن امام جعفر صادق قبرش در بغداد است

معصوم یازدهم عبدالله ابن امام علی نقی قبرش در سامرا است

معصوم دهم صالح ابن امام موسی کاظم قبرش در کرمان است

معصوم نهم امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر قبرش در بقیع است

معصوم هشتم امام علی رضا ابن امام موسی کاظم قبرش در مشهد طوس است

معصوم هفتم امام موسی کاظم ابن امام جعفر صادق قبرش در بغداد است

معصوم ششم امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر قبرش در بقیع است

معصوم پنجم امام محمد باقر ابن امام علی زین العابدین قبرش در بقیع است

معصوم چهارم امام علی زین العابدین ابن امام حسین قبرش در بقیع است

معصوم سوم امام حسین ابن امام علی ابن ابوطالب قبرش در کربلا است

معصوم دوم امام حسن ابن امام علی ابن ابوطالب قبرش در بقیع است

معصوم اول حضرت امیرالمومنین علی ابن ابوطالب قبرش در نجف است

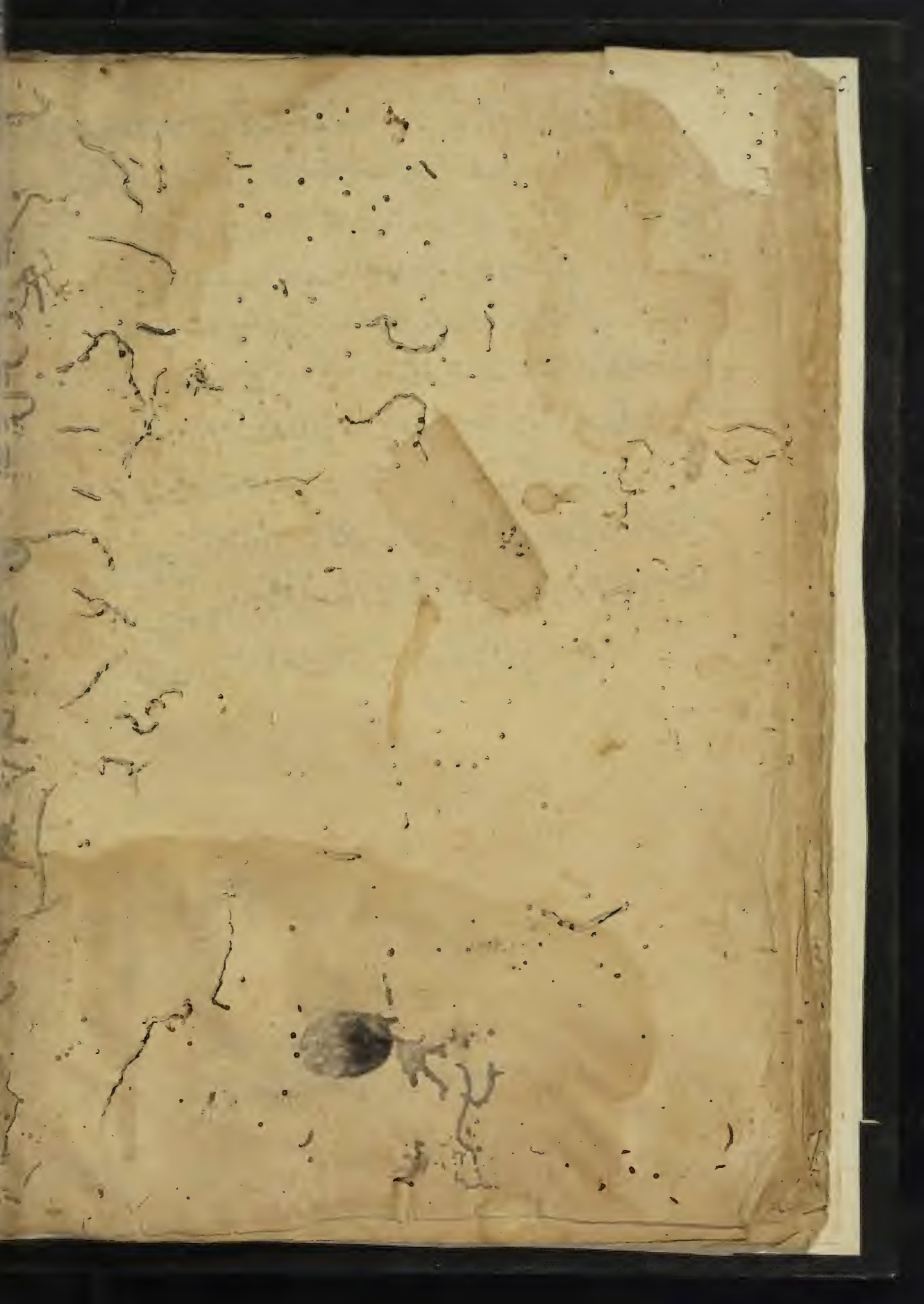

در تشریح بیضتین و قضیب اما بیضتین بدانکه قصبه خصیه مرکبست از آورده و شرایین و عصل و لحم سفید و غشائی
و او دست و شکل او گردست که میل بدراز دارد و در خارج او پوستی ست که او کیس بیضتین گویند و لحم خصیه گوشت سفید یی
بریا شبه مثل پستان زن رو مسامانست که چون خون بدانجا آید و در انجا مکث کند مشابه شود که بان منی ست و غشا
او دست از طبقاتی که از استخوان عانه رسته و از انجا آویخته و خوشی که بدانجا می آید از آورده ست که گفته شد
ت و رحم و قضیب مرد و ان ظاهر آویخته ست و از زنان کرد و پهن ست و در کنش زنان مخفی ست و مجرای بست میان خصیه
ل مجری مقدار یک بند انگشت باز کشاده میشود و باز تنگ میشود و این را بعضی منی گویند منی ازین مجری بدر آید اما قضیب بدانکه
بست از اعصابی و آورده و شرایین و ریاطات و لحم و اصل ریاط او از استخوان عانه رسته و اندک ریاط بخویهای
ست خالی از رطوبتی هر وقت این بخویهای پر نخ سودا انتشار در ذکر پیدا میشود هر وقت خالی ست سود در
این ریاط شعبهای شریانی بسیار ترست از عضوی که بدین مقدار باشد و بعضی اعصاب او از مهره های عجز ست و این
ساحرکت ست در وی منی ست و بعضی دیگر از نخاع ست که لذت جماع بدانست و در ذکر سه مجریست یکی مجری بول دوم
یی منی سیوم مجری که ریح طبیعی ازین عضو بیرون آید و انتشار ذکر از دلست و احساس او از
ست و خوشی که ماده منی میشود از جگر ست و شهوت طبیعه آن بواسطه کرده ست و پیش مسح آنست که اصل این هنر از دل
ت و فایده ذکر آنست که منی را که ماده فرزند ست برحم رساند و در انجا فرزند حاصل شود و تا نسل منقطع نشود تمام
صال مرکبه اما عضو دیگر در زنان هست که آن رحم ست ذکر ایره مناسبت در تشریح رحم بدانکه مرکبست از شرایین و آورده
خته و طبقات و لحم و ریاطات و محل او میان معا و مستقیم ست و مشابه ست چنانچه معا مستقیم طرف مهره ها پیشت
ع شده و رحم در پیش او و خانه و پیش رحم میان مجوف بر باطنها برهم پوسته و اصل ریاط ظهار بر مهره ها پشت و طبقاتی
م شده و شکل رحم چون شکل ذکر ست در مردان مگر انکه رحم چون ذکر بازگونه ست ذکر ظاهر و بیرونست و رحم مخفی و
رون و آنچنانست که گردن رحم چون ذکر و اصل آن چون خصیه و خصیتان زنان چون خصیتان مردان
ز رحم از تنزو تیک پایان نافرست تا فرج و گردن رحم از منفذ رحم ست و از زردن رحم از شرمی انگشت
ت و صاحبه او کم زیست و از نازده انگشت زیاده نمیباشد و او عیه منی زنان از خصیه بطرف تهیگاه میل کرده

بدانکه دانستن و خواندن قرآن تجوید که عبارت از ادای هر حرفیست حق آن حروف فرض عین لازم
است بر هر که خواند زیرا که قرآن تجوید نازل شده و همچنین از آن حضرت بوساطت اساتذهٔ ثقه بما رسیده
پس تارک آن آثم باشد و نا خواندن بتر اولیست از خواندن چنانکه در شرح مقدمه شیخ محمد جزری آورده
اگرچه فقهای عظام گفته اند نماز فرض عین در خطا کردن بعضی جای از تجوید و سنت کرده نماز جایز داشته اند اما بترک
اولیست چنین که مکروه شمرده اند و معلوم نیست که معنی خطا و زلهٔ غیر شایسته بی اختیار از کسی دانای
آن باشد سعادتمند شدن سهل است تا نداند آنرا خطا و زلّه گوئیم چنانکه در وسیلة السعادة گفته
کتب فقه معتبر بدست آورده کسی در ادای حروف و رعایت قواعد قرآنی عاجز باشد بر و لازم است که
باقی عمر در شب و روز بتعلیم آن بکوشد والّا نمازش جایز نیست کما فی فتح القدیر المعروف بابن الهمام شرح
الهدایه و در غیر نماز چون تلاوت قرآن نفل است و ادای آن فرض است و روا نیست که فرض را برای
نفل ترک کند چنانکه در فتاوی کبیری آورده است و ادای عبارت از رعایت قواعد قرآنی است از نهایة ابن
ماجر کما فی الدرایة فی المحاکمة شرح المقدمة للشیخ الامام محمد بن الجزری رحمه الله والّا قاری قرآن آثم و داخل حدیث
تبیین صلی الله علیه وسلم رب تالی القرآن والقرآن یلعنه میشود چنانکه در شرح مقدمه ابن المصنف آورده
پس هر که از ین نقل خود را محروم سازد که سبب رضای الله تعالی است چنانکه امام احمد حنبل بمراتب الله تعالی را در خواب دیده
گفت که بار خدایا چه باشد که بسبب آن تقرب بحضرت تو توان کرد حکم شد که بکلام من ای احمد احمد عرض کرد یا رب
باید بفهم یا بی فهم حکم شد که بی فهم و با فهم چنانکه در احیاء العلوم آورده است و نیز اگر قرآن استاده در نماز نخواند
بمقابله هر حرف حسنه عطا میشود و اگر نشسته نخواند پنجاه و غیر نماز اگر با وضو نخواند بیست و پنج حسنه
و بی وضو ده حسنه یا بیست کما فی کنز العباد باقی فوائد دیگر که بعضی از آنها در دیباچهٔ این رساله نوشته شده است

ضیر بدانکه قرآن عبارتست از قراءت سبعه یک عشر که از درگاه باریتعالی منزل شده است پس اگر حرفی یا حرکتی در آن
از خود قصداً زیاده کند کافر گردد و شهرت قراء سبعه ازین سبب است که بعد از خلفاء الراشدین از بعض مردم در قرآن
خواندن غلط واقع میشد پس اتفاق کار بسعی ایشان چنین افتاد که هر که از بلاد ایشان در شهر که مصحف
امیر المؤمنین عثمان رضی الله تعالی عنه باشد از روی مصحف تعلیم کند مسلم والا ممنوع شد امام نافع را در مدینه
منوره مطهره و امام ابن کثیر را در مکه معظمه و امام ابو عمرو را در بصره و امام ابن عامر را در شام و امام عاصم و
حمزه و امام کسائی را در کوفه قرار داده اند هر یک بنهجی که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بایشان
رسیده بود تعلیم کردند و ازین سبب شهرت ایشان گشت و این رباعی جامع شهرهای مذکورست
بود مکه بخست ابن کثیرست امام ۔ در بصره ابو عمرو علاء دارد نام ۔ نافع ز مدینه ابن عامر از شام ۔ عاصم و حمزه کسائی
از کوفه تمام ۔ و چنانکه قراءت امام عاصم بروایتی بکر و حفص درین دیار مشهور گشته همچنین در مدینه قراءت امام نافع
بروایتی قالون و ورش و در مکه قراءت ابن کثیر بروایتی بزی و قنبل و در بصره قراءت ابو عمرو بروایتی دوری
و سوسی و در شام قراءت ابن عامر بروایتی ابن ذکوان و در کوفه قراءت عاصم بروایتی بکر و حفص و قراءت
امام حمزه بروایتی خلف و خلاد و قراءة امام کسائی بروایتی ابو الحارث و دوری رواج یافته و سبب روا
امام عاصم درین دیار آنست که حضرت امام اعظم شاگرد امام عاصم بوده اند و مردم این دیار بمذهب ایشانند ابن قراءة
از بزرگان ایشان رسیده و امام بهمین قراءة اکتفا کرده اند از برای آنکه حضرت ایشان غیر از علم فقه
دیگر کم کوشیده اند چنانکه در صلوة مسعودی آورده است و در مورد قراءت سبعه بطریق امام شاطبی رحمه الله
بود میر اینها بجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ لکل امام
حرف رمز تحصلا هیمن الخذا مع ب قالون ج ورش دال امام ابن کثیر هوز قنبل

امام ابوبکر دوری یحیی سوسی کی امام ابن عامر ہشام ابن ذکوان رضی اللہ عنہم

ابوبکر امام حمزہ خلف خلاد امام کسائی ابوالحارث

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین اما بعد در تحویل
فاتحة الکتاب بدانکه قراء سبعه رحمهم الله چنین عزموده اند که هر که در خواندن فاتحة الکتاب این نشانها و وقف جائی
هر یک از نوع خود فاتحه درست خواند بشد بسم الله الرحمن الرحیم بار اول بگوید الحمد لله رب العالمین بگوید تا پارسی شود و نام
دیو کفته نشود و اعراب صله الضعیف تر گوید و حرکت کسر لام لله را ضعیف تر گوید و بر الحمد وقف نکند و سکته نیارد از استعاذ
خود سوال کرده اند که میگویند در فاتحة الکتاب چند جایگاه نام دیو هست و دلیل در هر کدام چیست گفته اند بعل و کنع و کنش و کچو نه
ست فرموده اند که در فاتحة الکتاب سیصد نام دیو هست و شاید که باشد و راستی درست درین معنی هست و اسم الله را
تغلیظ کند ترقیق کند و در جمله قرآن هر جا که ما قبل کلمة الله مکسور باشد به ترقیق خوانند چون بسم الله و بالله رب را بهر دو نگوید
اعراب کسر الله ضعیف تر گوید و حرکت رب کشاده تر و اگر مرفوع بود یا منصوب بتغلیظ خوانند که در کتب این معنی را بتمامی
کرده اند بر الله وقف و سکته نیارد و در تشدید رب العالمین اندک مبالغه کند و رب العالمین در غنه نیارد و غنه در وقت
حرکت دادن عین العالمین و همان کشاده تر کند و مراد از غنه از خیشوم کفتن ست یعنی آواز از بینی الرحمن الرحیم در وقت
حرکت دادن میم الرحمن و همان کشاده تر کند تا از غنه کفته نشود و در وقت تشدید دادن هر دو را اندک مبالغه کند
تا آنچه تشدید زیاده کفته نشود و بعضی از اهل این زمانه تشدید را چندان مبالغه کنند که دو سه حرف زیاده شود
و ازین جهت تشدید را اندازه او چندست و تشدید داخل حرف ست یعنی در آوردن حرفی دو حرف
از برای انکه میدانند که حد تشدید چیست و اهل این صنعت چنین کفته اند و حذر و الا فالکار علی المشدات یعنی
و تشدید حرف اول نهادنست و اهل این صنعت چنین کفته اند و حذر و الا فالکار علی المشدات یعنی
کرده اند از انکه کردن در مشدات و حلق زدن در وقت کشیدن مدات در کتاب زینة القاری آورده اند
که از ترک تشدید نماز تباه شود و مکر تشدیدی که بدل لام موقوف باشد مثل انکه کویی النار و النار النظار الرآء
تا آخر حروف معجمه و حرفی که لام مدغم شود از برای انکه پی الف لام در معنی خلل نمیشود ولکن نه چنانکه در تشدید
مبالغه کنند و از حد بیرون رود و مالک یوم الدین کیوم الدین نکوید و اعراب کاف را ضعیف تر گوید و حرکت یاء
یوم را کشاده تر گوید و سکون واو را زود تمام کرده شود همچنین جمله ساکنها را حرکت دادن الدین را
کشاده تر گوید و بر وقف الدین در حالت وقف روم زدن خرج روم آنست که طلب حرکت آن حرف کنند که

آواز یک ضعیف پیدا شود ایاک نعبد در حرکت دادن ایاک غنه نیارد و سر زبان سوی کام برد که غنه شود در نعبد همزه
را روشن کند و حرکت دادن یای ایاک مد نیارد در وقت نرم خواندن و در تشدید مبالغه نکند تا آواز گران نیارد
کنعبد نگوید که غنه شود لکاف تشبیه حرکت ایاک را ضعیف تر کوید و حرکت نون نعبد قوی تر کوید و بر کاف ایاک
وقف و سکته نیارد و حرکت نعبد و حرکت واو ایاک هر دو را کشاده تر کوید تا هر دو حرف از مخرج خویش کفته شود
و ایاک دوم چنان کوید که اول کستعین نکوید و حرکت کاف را ضعیف تر کوید و حرکت نون نستعین را کشاده تر
کوید تا کسر نشود و تا نستعین را کشاده تر کوید و حرکت عین نیارد و در اعراب دادن نون نستعین آسان
کند و اسمام تحریک الشفتین بلا صوت و لا یحس به الاعمار چنانست که سر زبان بدانی نهد که مخرج نون و الضالین
ست و لبها بعد ازان باعراب اشارة کند اهدنا الصراط المستقیم در حرکت دادن الف زنخدان را نرم دارد
و دهن را کشاده تر باز کند و غنه نکند چنان کوید که ناف او حرکت کند و در حرکت دادن نون اهدنا غنه نیارد و
دهن را باز کند چنانکه شنونده را معلوم شود که مثل این بسیارست در قرآن چنانکه ذاق الشجرة و غیر
الله ربها و قال الحمد لله الذی فضلنا باید که آواز بلند تر کند که اینها را تنبیه بالف ست و در تشدید صاد الصراط اندک
مبالغه کند تا طاء را تا نکوید یعنی اطناب کنی و بس این هم قراءت ست و تا مستقیم را طا نکوید و حرکت او کشاده تر کوید و در صاد
تشدید نیارد و طاء را تا نکوید و بس این هم قراءت ست و در تشدید لام الذین انعمت علیهم مبالغه کند و همزه انعمت را غنه نیارد از
میانه حلق کوید و دهن را باز کند تا علیهم نکوید و حرکت تا را نعمت را ضعیف تر کوید و حرکت عین علیهم را قوی تر کوید و
بر علیهم وقف نکند که امام سجاوندی چنین فرموده اند که لا وقف علی علیهم اما امام منصور عراقی که سیچ ابو دا ست
در ماوراء النهر بر علیهم وقف روا داشته اند و سکون یاء غیر را اینکونه کوید و در حرکت میم المغضوب تشدید نیارد
و سکون عین را درست کوید و روان تا تشدید نعبد و ضاد را مضاد کوید ذال و زی و ظی نکوید که پیشتر ازانست
برانند که غماز نیاه شود و در علیهم الستة میم پیدا کند و اعراب یاء المغضوب را نرم تر کوید و حرکت عین علیهم را
کشاده تر کوید و سکون میم علیهم را درست کوید و واو ولا الضالین را پیدا کرده خواند و اکنه هیچ یک حرف
از برای انکه هر دو حرف شفوی اند و این بدست و عامه ست و مثل اینها در باب رعایت حروف مشدده
بیان کرده شده ست تمام چون کس دران مطالعه کند و در کشش تدبر مبالغه کند که نزدیک محققان این

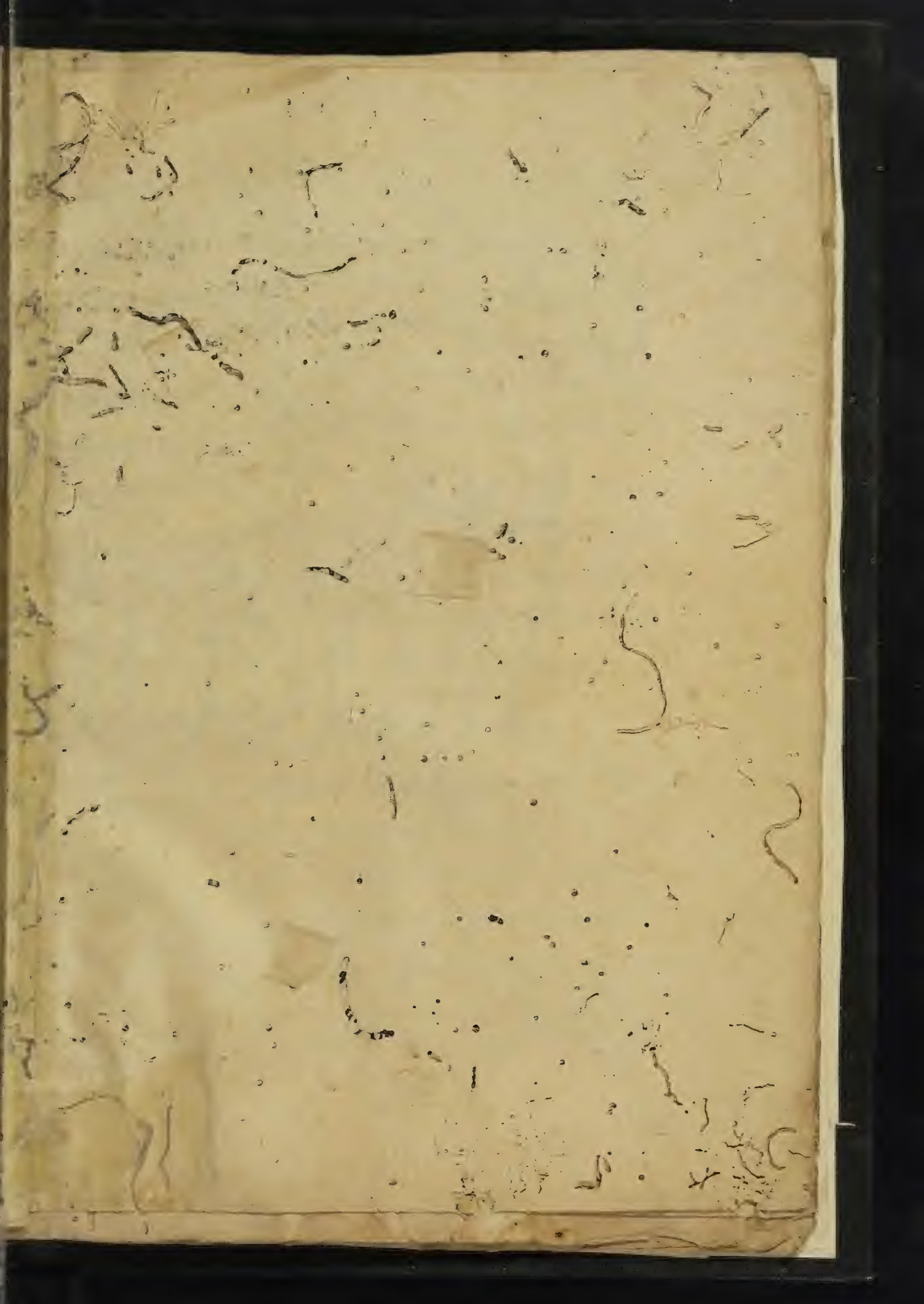

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة علی رسوله محمد وآله اجمعین اما بعد این میگوید بنده
ناکس کمار راجی بعفو ورحمت پروردگار فقیر ذلیل البضاعت احقر العباد وعبد الرشید چند نوتی چون بهمکیر برهان الشریعت صدر
الاسلام والحق فارق الحلال والحرام حضرت شریعت پناه فضائل وکمالات دستگاه قاضی نور الحق معروف برین بود که نکاح آسان
المسائل معلوم نموده مقدار بنده را نیز بترتیب امتحان حفظ مسائل فرمودند بنابران برخی از مسائل که در باب نکاح ضرور بود از
کتب معتبره استخراج کرده در این مختصر جمع نمود بعبارت فارسی مترجم شد تا سایر طالبان راه و محصلین بدان منتفع شوند مشتمل
شده است بر یازده فصل فصل اول در بیان معنی نکاح وصفت او فصل دوم در بیان رکن نکاح فصل سیوم در بیان شروط او
فصل چهارم در بیان احکام نکاح فصل پنجم در بیان محرمات نکاح فصل ششم در بیان اولیاء نکاح فصل هفتم در بیان بلوغ فصل
هشتم در بیان کفو فصل نهم در بیان مجلس نکاح فصل دهم در بیان مهر فصل یازدهم در بیان عدت فصل اول در بیان معنی
نکاح وصفت او از روی شرع اینست که نکاح عقدیست که وارد میشود بر ملک متعه از روی قصد کذا فی الکنز وصفت نکاح آنست
که در حالة اعتدال سنت مؤکده است وحالة غلبة شهوت واجب وحالة خوف جور مکروه ونزدیک متاخرین فرض کفایت چنانچه جهاد و
نزد اصحاب ظواهر فرض عین واین وقتی است که خود را از زنا ضبط نتواند کرد کذا فی شرح ابو المکارم ونکاح در ست است بلفظ
تزویج وچیزی که موضوع است برای تملیک عین لیکن در حال اینست اگر نکاح بلفظ اجاره واعاره وحلال وایداع وادا ض
نشد درست نیست کذا فی شرح ابو المکارم فصل دوم در بیان رکن نکاح وآن دو چیزست ایجاب وقبول ایجاب چیزیست که لفظ
کرده میشود باو اولا او قبول جواب او ویا یکی که قایم مقام هر دو باشد چنانچه پدر عم وخواهر صغیره عم خود را بحضور شواهد میگوید که من نکاح
کردم از جهة نفس خود فلانة بنت فلان بن فلان را ویا موکل کنیز کی وغلام بگوید که تزویج کردم این کنیز ک را باین غلام کذا
با فتاوی عالمگیری فصل سیوم در بیان شروط نکاح وآن دوازده چیزست اول عقل دوم بلوغ سیوم حریت در عاقد چهارم محل قابل
وآن زنی است که حلال کرده است شرع نکاح او پنجم سماع هر یکی از عاقدین کلام دیگر را اگرچه معنی مفهوم نباشد ششم شهادت دو
شهادت چهار شرط است اول حریت دوم عقل سیوم بلوغ چهارم اسلام هفتم سماع شاهدین کلام عاقدین را هشتم رضاء زن بالغه
نهم انکه ایجاب وقبول در یک مجلس باشد دهم انکه قبول مخالف ایجاب نباشد یازدهم انکه اضافت نکاح بسوی تمام زن یا بسوی
دستوری که تعبیر کرده شود باو از تمام زن چون رقبه وسر ودوازدهم تعرف وزن معلوم باشند فصل چهارم در بیان احکام نکاح وآن نیز
دوازده چیزست اول انکه حلال میشود بان استمتاع هر واحد بدیگر بوجه ماذون شرعی دوم ملک حبس سیوم وجوب مهر چهارم نفقه پنجم

سوت ششم حرمت مصاهره هفتم ارث از هر دو جانب هشتم وجوب عدل در میان زنان نهم وجوب اطاعت مرد بر زن اگر بخواهد او را بر اجابت او دهم
ولایت تادیب او از زن یازدهم استحباب معاشرت بمعروف دوازدهم تحریم در میان دو خواهر مانند آن کذا فی فتاوی عالمگیری

فصل پنجم در بیان محرمات که با آنها نکاح درست نیست اول محرمات نسبی چنانچه مادران و بعدات آن صحیح و فاسده و دختران و دختران پسران و دختران
آخر و خواهران و خالها و عمها و برادرزاده و خواهرزاده قسم دوم بمصاهرت و آن چهار است اول مادران زنان بعدات آنها دوم دختر
زنان و دختران اولاد آنها سیوم حلیله پسر و پسر پسر و دختر چهارم زنان پدران و زنان ابناء قسم سوم بر ضاع هر زنی که بر تو حرام
حرام است بسبب رضاع نیز حرام است قسم چهارم محرمات بجمع در میان اجنبیات زیاده از چهار درست نیست حرمها زیاده از ده
نیست غلام را و جمع در میان ذوات الارحام چنانچه دو خواهر خواه از نسب خواه از رضاع و مانند آن قسم پنجم کنیزکان منکوحه غیر حره در سه چیز
قسم ششم محرمات که حق غیر با آنها تعلق گیرد چنانچه منکوحه دیگری یا معتده دیگری بعده طلاق و وفات و عدت او دخول در نکاح عامد
و یا وطی بشبهه و نکاح فاسد نیست خانچه بغیر این چهار دین و نکاح معتده دیگری و نکاح خواهر در عده خواهر دیگر بطلاق مابین و نکاح زن پنج با وجود
این که عده چهارم نگذشته باشد و نکاح کنیز کرده قسم هفتم محرمات بسبب چنانچه مجوسیات و وثنیات قسم هشتم محرمات بملک چنانچه زن غلام
خود یا غلام پسر کسی او نکاح کند قسم نهم محرمات بطلاق مرد را نرسد که مطلقه ثلاثه خود را قبل از حلاله نکاح کند کذا فی الفتاوی عالمگیری

فصل ششم در بیان ولایت نکاح و ولایت ثابت است بچهار قسم اول بقرابت دوم بولاء سیوم بامامت چهارم بملک ولی اقرب پسر است
بعد از پسر پسر اگرچه پایین تر باشد و این در حق مجنونه خواهد بود بعد از ولی پدر است بعد از ان جد اگرچه بالاتر باشد بعد
برادر حقیقی و اگر برادر حقیقی نباشد برادر پدری و اگر برادر پدری نباشد پسر برادر حقیقی و اگر پسر برادر حقیقی نباشد پسر برادر پدری و
اگر پسر برادر پدری نباشد عم حقیقی و اگر عم حقیقی نباشد عم پدری و اگر عم پدری نباشد پسر عم حقیقی و اگر پسر عم حقیقی نباشد پسر عم پدری
بعده عم پدر و این نیز بهمین ترتیب است بعده عم جد همچنان و اگر از همه کس نباشد خوندکار که آزاد کرده باشد و اگر خوندکار نیز نباشد
ذکور او را ولایت میرسد بعد از ان نزدیک امام اعظم ولایت بمادر میرسد و نزدیک امام محمد ولی سلطان است و یا قاضی او
و بعد از مادر ولی دختر است و بعد از دختر دختر پسر بعده دختر دختر پسر پسر بعده دختر دختر دختر که بمرتبه سیوم باشد بعده
نواسی دختر و این نیز در حق مجنونه خواهد بود بعد از ین خواهر حقیقی بعده خواهر پدری بعده اولاد مادر بعد از ین
فرزندان این هر سه مذکور بعده عمات بعده اخوال بعد ها خالات بعده دختران اعمام بر ترتیب مذکور بعده دختران
عمات بعده مولی الموالات بعده سلطان و قاضی فصل هفتم در بیان بلوغ اگر زوج و زوجه عاقل و بالغ باشند و بی نکاح

واقل

واقل مدت بلوغ غلام دوازده سال است واکثر هژده سال واقل مدت دختر نه سال است واکثر هفده سال وگفتوی
در هر دو پانزده سال وغرض از اقل مدت اینست که پیش از حکم بلوغ نمیکند و در هشت سال احتلاف است علامات
بلوغ سه چیز است احتلام یا احمال یا انزال واگر هیچ علامت ظاهر نشود بالغ میشود پس نه اگر مدت باشد وعلامت بلوغ
در دختر نیز سه چیز است احتلام یا حمل یا حیض وجمله رنگهای خون حیض پنج است سرخ وسیاه وسبز وزرد وخاکستر رنگ خونی
که سفید بلند داخل حیض نیست کذا فی شرح وقایه فصل هشتم در بیان کفو اکر ولی اقرب دختر غیر بالغه را بانی غیر کفو
داد وقت بلوغ فسخ تواند کرد واگر نکاح غیر اذن ولی اقرب شده باشد اختیار فسخ دارند وقتی که صغیر وصغیره بالغ شوند
بشرط قضی متوانند که جدا شوند کفو معتبر است در عجم از راه حرفت ودیانت ومال وحریت واسلام کذا فی شرح وقایه
وهیچ کس اندر کفو نیستند حجام ودباغ وحائک وحساف وکناس این هم کسب زبون دارند مکر به جنس خود کفو اند کذا فی
حاشیه شرح وقایه فصل نهم در بیان مجلس نکاح وصورت مجلس اینست که شخص رفته تعیین زن بالغه کرده بحضور شهود بکوید
که مرا وکیل میسازی تا ترا بزنی بدین عمر بن خالد نکاح کرده بدهم زن بجواب او بکوید که وکیل کردم چون دختر صغیره باشد
ولی خود عاقده شود یا وکیل سازد واگر طالب اذن ولی باشد احتیاج قول نیست و نزد زن حضور وکیل شرط نیست بلکه
حضور شهود شرط است و شرائط شهود نکاح بالا ذکر کرده شد بعده وکیل آمده بکوید که زینب بنت فلان بن فلان مرا
برای نکاح خود وکیل کرده است که بزنی به فلان بن فلان نکاح کرده بدهد بعده شاهدان موافق دعوی وکیل
کواهی بدهند بعد ازان قرار مهر بین کرده نکاح خواهد که بکوید که فلانه بنت فلان بن فلان بمقابله مهر بین این قدر فلان بن
فلان را بزنی دادی وکیل کوید دادمش بعده نکاح بشه خطاب کند که بمقابله مهر بین مذکور بین مسماة مذکوره را برای پسر خود
قبول کردی شه کوید آری قبول کردمش فصل دهم در بیان مهر اقل مهر ده درم است وزن ده درم را بزرکی نظر کرده است
ده درم شرعی زمن مسکین شنو کان دو تولچه هفت جو وهر مهر که زوجین قرار دهند آنرا مسمی کویند
در شرح ابو المکارم مذکور است که چیزی که صلاحیت ثمن دارد در بیع صحیح است باو مهر دکنز آورده است که درست نکاح بی ذکر
مهر واکر وقت نکاح ده درم مقرر کردند یا کمتر بین برای آن زن ده درم میرسد سبب وطی یا بعد موت واکر طلاق پیش از وطی
واقع شود نصف مهر واجب آید وخلوت صحیحه بر حکم وطی دارد وخلوت صحیحه آنست که زن وشوهر در مکان خالی باشند و در انجا
هیچ مانع نباشد حسی وشرعی موجود نباشد کذا فی محتصر وقایه فصل یازدهم در بیان کفو اکر وقت نکاح هیچ مهر
قرار نکردند و بعد ازان مهر برای آن زن اکر وطی کند یا میرد مهر مثل میرسد و مهر مثل معتبر است از قوم پدر زن وقتی که برابر باشد
هر دو زن در جمال و سنه و مال و در یک شهر باشند و در یک عصر برابر باشند در عقل و در صلاح و هر دو یکر باشند کذا فی کنز فصل یازدهم

در بیان عدت عدت طلاق زنه حایضه را دو حیض و غیر حایض را بکنیم ماه و عدت وفات زنه را چهار ماه و ده روز و کنیز
را دو ماه و پنج روز و اگر حامله باشد عدت وی وضع حمل است خواه عدهٔ طلاق باشد خواه عدت وفات زنه و کنیز کی در این امر
برابرست کذا ذکر فی اکثر النسخة وقد وقع الفراغ من هذه الرسالة فی التاریخ السابع من شهر رجب المرجب المنتظم فی سلک الشهور
سنه الف و ثلث مائة من هجرة النبویة الاحمدیة علیه وعلی آله افضل الصلوات واکمل التحیات

الحمد لله الذی جعل لکل شیء قدرا وجعل لکل قدر اجلا

فصل در ازار و حق و وصل الی ارض بعید غایة

عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ازرة المؤمن الی انصاف ساقیه لا جناح علیه فیما بینه وبین الکعبین وما اسفل من ذلک ففی النار ولا ینظر الله یوم القیامة الی من جر ازاره بطرا وفی روایة لا ینظر الله الیه یوم القیامة وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال علیه السلام من قطع الیه شبرا من الارض ظلما قضی الله علیه وسلم یوم القیامة ان یحفر حتی یبلغ آخر سبع ارضین ثم یطوق به یوم القیامة حتی یقضی بین الناس وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم جامع الاصول

في الذخيرة العقوبة اذا مات الكافر وذهب المؤمن الى تعزيته فكأنما بنى الكفر وهدم الاسلام وفي جامع العلوم اذا ذهب

المسلم بتعزية الكافر يجب الله دينه وفي كتاب الاسئلة سئل عن ابي حنيفة رحمه الله انا مات الكافر وله بعض المسلم

فذهب بتعزية الكافر هل عليه وزر قال ابو حنيفة رحمه الله اذا جاء يوم القيمة يجعل وجهه مسودا اه

اذا صار المصحف خلقا ينبغي ان يلف في خرقة طاهرة

ويدفن في مكان طاهر او يحرق ه وستر القضاة

لتعلم ان هذا الفعل منهي عنه

وما اعتاد الناس من كتابة الرقاع

في آخر ربيع الآخرة يقع في شهر رمضان

للشرب بدعة شنيعة وكذا كتابة

في اليوم الثاني عشر لا اصل لها بالجزاء

والجواب في الكل واحد والصلاة

على الجواب ايام التشريق

طلاق المعتوه غير واقع كطلاق المجنون

والمرتد بين المجنون والمعتوه قالوا المجنون

من لا يعقل كلام من يعقل الا نادرا

المعتوه من يخلط كلامه

الخلف الاحمر خلف ذو عين واحدة

خلف عامل والخلف الاسود خلف

في الذخيرة العقوبة اذا مات الكافر وذهب المؤمن الى تعزيته فكأنما بنى الكفر وهدم الاسلام وفي جامع العلوم اذا ذهب

المسلم بتعزية الكافر يجب الله دينه وفي كتاب الاسئلة سئل عن ابي حنيفة رحمه الله انا مات الكافر وله بعض المسلم

فذهب بتعزية الكافر هل عليه وزر قال ابو حنيفة رحمه الله اذا جاء يوم القيمة يجعل وجهه مسودا اه

اذا صار المصحف خلقا ينبغي ان يلف في خرقة طاهرة

ويدفن في مكان طاهر او يحرق ه وستر القضاة

لتعلم ان هذا الفعل منهي عنه

وما اعتاد الناس من كتابة الرقاع

في آخر ربيع الآخرة يقع في شهر رمضان

للشرب بدعة شنيعة وكذا كتابة

في اليوم الثاني عشر لا اصل لها بالجزاء

والجواب في الكل واحد والصلاة

على الجواب ايام التشريق

طلاق المعتوه غير واقع كطلاق المجنون

والمرتد بين المجنون والمعتوه قالوا المجنون

من لا يعقل كلام من يعقل الا نادرا

المعتوه من يخلط كلامه

الخلف الاحمر خلف ذو عين واحدة

خلف عامل والخلف الاسود خلف

صلى الله عليه وسلم سيأتي زمان على امتي لا يبقى من الاسلام الا اسمه ولا من القرآن الا رسمه ومساجدهم

عامرة بالبناء خراب من الهدى علماؤهم شر من تحت اديم السماء من عندهم تخرج الفتنة وفيهم تعود

سيأتي زمان على امتي يذوب قلب المؤمن كما يذوب الملح في الماء

مما يرى من المنكرات ولا يقدر على تغييره فقد سئل سفيان

مسئلة ولو قيل هل يجوز السماع لنا فيقال ان كان سماع قرآن او موعظة يجوز ويستحب وان كان السماع غناء فهو حرام لان الرقص واستماع الغناء
حرام جمع عليه العلماء وبالغوا فيه ومن اباح من المشايخ الصوفية فمن تخلى عن اللهو وتحلى بالتقوى واحتياج الى ذلك كاحتياج المريض الى الدواء
وعلامته انه منسلخ عن الشهوات مشتهر بذكر الله تعالى في الخلوات مواظب عليه عن الاخذ والاعطاء ومجرد عن الذم والثناء ومختف بالواردات
يريد ان يتنفس الصعداء يعالج ما غلب عليه من الشهوات الى مولاه منشأ الدواء ثم انه لا رخصة وله شرائط احدها انها لا تكون فيهم امرد والثانية
لا يكون جمهم الا من جنسهم ليس فيها فاسق ولا اهل الدنيا ولا امراة والثالثة ان يكون نيته القوال الاخلاص لا اخذ الاجرة والطعام
والرابعة ان لا يجتمعوا لاجل الطعام او نظر الى فتوح والخامسة ان لا يقوموا الا مغلوبين وان ساوسة لا يظهرون وجد الا صادقين
تارة يغضهم الكذب في الوجد اشد من الخيبة كذا وكذا وتارة يعرف في كتبهم والحاصل انه لا رخصة في باب السماع في زماننا لان جنيد رحمه الله
تارة يعيب السماع في زمانه وقال انما تاب لفقد ان الاخوان ولفقد القوال المخلص والمتخلص عن اللهو وآفة الطبع بعد باب الاحتساب

صدق الله العلي العظيم وبلغ رسوله الكريم ونحن على ذلك من الشاهدين
وبه مؤمنين وعليه متوكلين والحمد لله رب العالمين وصلى الله
على خير خلقه محمد وآله اجمعين الطاهرين اللهم صل على محمد بعدد جميع ما في
القرآن حرفا حرفا وبعدد كل حرف الفا الفا. اللهم ارزقنا ببركة
القرآن خير الدارين واصرف عنا بركة القرآن العظيم شر الدارين
يا خالق الثقلين يا رحمن الدنيا والدين

تم اغفر لكاتبه وقد تشرف بتحرير هذا الكتاب العزيز الحميد الذي لا يأتيه الباطل
من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد وقد وقف الامام كتابة الكلام الملك
العلا جل علاه وعم نواله وعظم شانه ولا زال مخيرا على العبد الضعيف الاثيم
الآثم الحقير المذنب الجاني الواقف المتجاوز المعترف بالذنوب الغفور الرحيم
محمد العصيان الحاج ادعه الله النووي اصلح الله شانهم
وغفر ذنوبهم بتاريخ يوم
من الهجرة النبوية على افضل الصلوات واكمل التحيات
تم اغفر لكاتبه ولصاحبه ولقاريه ولمن نظر فيه بحرمة محمد العربي
القرشي المدني والاربعين الشهر الطاهرين والحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم اهدنا بهداية القرآن
وعافنا بعافية القرآن
وتجاوز عنا بتجاوز القرآن
وارفع درجاتنا برفعة القرآن
وقنا سيئاتنا بوقاية القرآن
وافض حوائجنا بقضاء القرآن
وارفع مقتك عنا بتلاوة القرآن
وارحمنا برحمة القرآن
وارض عنا برضوان القرآن
وارزقنا خير الدنيا والآخرة بخير القرآن
وأعطنا بكل آية نعيم الجنة
وأجرنا بكل آية من عذاب النار
وأعطنا بكل حرف عشر حسنات
وامح عنا بكل حرف عشر سيئات
وارفع لنا بكل حرف عشر درجات
وأتمها واسترنا برحمتك
يا أرحم الراحمين

صدق الله العظيم وصدق رسوله الكريم اللهم انفعنا بالقرآن
واهدنا بالآيات والذكر الحكيم وبارك لنا في الآيات
الحكيم وتقبل منا انك انت التواب الرحيم واهدنا الى الصراط
مستقيم اللهم اجعل القرآن انسا في الدنيا قرينا وفي القبر مونسا وفي
القيمة شافعا وعلى الصراط نورا وفي الجنة رفيقا ومن النار ستارا
وحجابا والى الخيرات دليلا اللهم اغفر لنا ولآبائنا وامهاتنا
ولاخواننا ولاساتذتنا ولجميع المؤمنين والمؤمنات والمسلمين
والمسلمات الاحياء منهم والاموات اللهم اعطنا خير
القرآن العظيم خير الدنيا ونعيم الآخرة واصرف عنا
سوء الدارين وعذاب الآخرة واختم لنا بحسن الشهادة
والرضوان والمغفرة اللهم اجعل ختم هذا
ودعوتنا هذه دعوة مستجابة يغفر بها ذنوبنا ويستر بها عيوبنا
وتجيبنا بها من النار وتدخلنا بها دار القرار اللهم ربنا
حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار وعذاب القبر وعذاب
النار وعذاب القبر وعذاب
الدين والظالمين وعذاب الدنيا والآخرة اللهم انا نسألك
دعوة المضطرين واغاثة المستغيثين واعتقنا من النار يوم
الدنيا والآخرة وصلى الله على خير خلقه محمد وآله وسلم

ذلك فهو مرتبه وقوف لازم است طيبون سجاوندي بلند
اعلى مرتب از وقف لازم است وعلامت ميم است وبزرگ
وشناعت بيدا آيد دوم مرتبه وقف مطلق است وعلامت او
ط است وقف مطلق آنست كه ابتدا از بس او احسن باشد از آنك
اسبار اتصال فائت بود سيوم مرتبه وقف جايز است
وعلامت او ج است ووقف جايز آنست كه دو طرف هم دليل
وصل باشد وهم وقف چهارم مرتبه وقف مجوز است
وعلامت او ز است ووقف مجوز آن باشد كه در دليل وصل
باشد وهم دليل وقف اما دليل وصل اولى وراجح باشد پنجم
مرتبه مرخص است وعلامت او ص است ووقف مرخص آنست كه ميان
دو كلام تعلق باشد از جهت لفظ اما نه معنى هر يك مستقل
باشد وسيد بنفسه است با اگر نفس قارى كفايت ميشود وقف كند
كه رخصت است اما قالى علامت قد قيل يعنى علماء وقوف بدين
بنا ولى اينجا وقف كرده اند واما ك علامت كذلك است
يعنى اگر دو كلمه باشد تانى نزد وقف مجوز اول باشد هم از جهت علامت
وهم از جهت دليل برآن كلمه ثانى علامت كذلك يعنى مثل اكاذيب است
اين كلمه ثانى ٥ والله اعلم بالصواب

روي عن ابي حنيفة الدينوري انه قال ان الامام
ابا جعفر المنصور دار اعرمزا في عبيد اني احب ان
احفظ القرآن المجيد في سنة واريد ان اجزي القرآن
على عدد ايامها فعد كل جزو من اجزاء ثلثين
باثني عشر بذلك ثلثماية وستون جزوا فحفظ الهو
القرآن في سنة وقد قسم هذا المصحف الشريف بهذا
وقيل ايضا ان المامون رضي الله عنه قال للكسائي
اريد ان اقطع القرآن في شهر بحيث ان اقرا في
كل صلاة جزو منه فاقسم لي القرآن على عدد
صلوات شهر فعد الكسائي الي اجزاء ثلثين فقسم
كل جزو منها بخمسة اجزاء فانقسم القرآن بماية وخمسون
جزوا فكان يقرا في صلاة جزوا فيقطع في كل شهر
ختمة وقد قسم هذا المصحف الشريف ايضا بهذه
القسمة وهو مقسوم ايضا باجزاء ستين
وعلامتها بحروف الجمل وقد تقدم جدول يعرف
منه حروف الجمل مفسرا بالعربية ولله الحمد
والمنة وصلوا الله على محمد وآله اجمعين

22

وهو العدد الذي
عليه مصاحفهم

وهو العدد الذي
رواية الكسائي عن حمزة
رحمة الله عليهما استدلا
بما عجد بن أبي طالب رضي
الله تعالى عنه

عدد القرآن العظيم مائة واربع وعشرة سورة خمسة
وثمانون مكية وتسعة وعشرون مدينة وعدد آياته ستة آلاف
ومائتان واربعة وثلثين للمغرب وستة آلاف ومائتان وستة
وثلثون آية للكوفي وستة آلاف ومائتان وسبعة وعشرة آية للمدني
وفي عدد المكيين ستة آلاف ومائتان وتسعة عشرة آية وفي عدد
اهل الشام ستة آلاف ومائتان وست وعشرون آية وذكر بعض
العادين وقال هو عبد العزيز بن عبد الله انه قال عدد آي القرآن
ستة آلاف ومائتان وست وخمسون آية وذكر بعضهم انه
اسم كجد قرآن صد وچهارده سوره است وشش هزار و دويست وچهار آيت
و مجموع هزار و سيصد قصص انبياست وهزار و دويست خبر امر
ايه از است وهزار و دويست آية در وحدانيت خدا تعالى است
وهزار آية در شان سلاطين كه بار عايا چگونه زندگاني كنند ودويست آية
وعده و وعيد است ودويست آية در بيع و شراست وصد آية در ازدواج
و طلاق است وصد آية در توبه عاصيان است كه چگونه توبه كنند وهفتاد
آية در شان غازيان است وپنجاه آية در شان حاجيان است وسيصد
و نود و چهار آية در زن خواستن است و زن گذاشتن و در داية كردن وارث
آنها بين ماند وايضا عدد آيات قرآن مجيد نزد كل اهل حجاز وائمة

ایشان بحمدالله ورحمته جنین آورده اند که تمامت سوره شش هزار و ده
وچهار آیة است ونزد اهل مکه شش هزار ودویست وده آیت است واز
امیرالمومنین علی کرم الله وجهه روایت کرده اند ومذهب اهل کوفه شش هزار
ودویست وبیست وشش آیة است والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

عدد حروفه

المجموع الف حرف وثلثة وعشرون الفا وخمسة وعشرون حرفا وبجمع
حروفها المجموع الف حرف وعشرون الف حرف وماتان واحد عشر حرفا والله اعلم

عدد کلماته

سبعة وسبعون الفا واربعماية وتسعة وثلثون کلمة وبجمع
کلام القرآن سبع وسبعون الف کلمة واربعماية وست وثلثون کلمة والله اعلم

فرقدنامهٔ القرآن من حروف المعجم

الالف	ثمانية واربعون الفا	وثمانماية واثنان وثلثون حرفا
الباء	احد عشرة الفا	واربع ماية وعشرون حرفا
التاء	عشرة آلاف	وماية وتسعة وتسعون حرفا
الثاء	الفٌ	وماتان وست وثمانون حرفا
الجيم	ثلثة آلاف	وماتان وثلث وسبعون حرفا
الحاء	ثلثة آلاف	وتسعماية وثلثة وتسعون حرفا

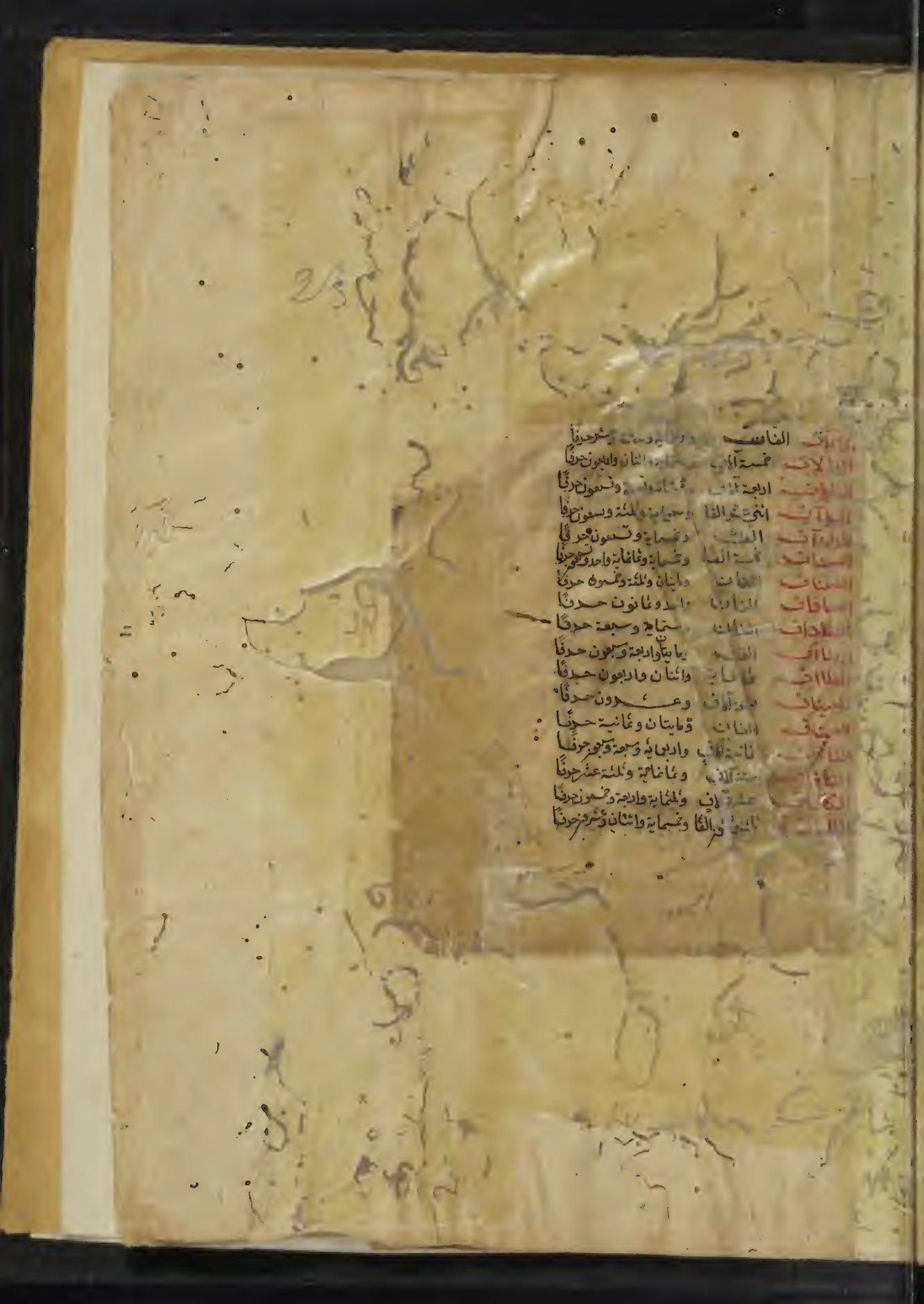

الذريات	ستة وخمسون الفا	وماية وخمس وثلثون حرفا
الطور والنجم	ستة وستون الفا	وخمسماية وخمسة وعشرون حرفا
القمر والرحمن	خمسة وعشرون الفا	وخمسماية وست وثلثون حرفا
الواقعة	تسعة وعشرون الفا	وسبعون حرفا
الحديد	اربعة واربعون الفا	وسبعة واربعون حرفا
المجادلة	خمس وعشرون الفا	وثمانماية وتسعة وعشرون حرفا

عدد سجدات القرآن

اربع وعشر سجدة سجدة منها فريضة في الرعد وفي النحل وفي بني اسرائيل وفي الحج في الفرقان وفي الم تنزيل وفي حم فصلت وثلثة منها واجبة في الاعراف وفي مريم وفي ص والبقية منها سنة في النجم وفي اذا السماء انشقت وفي اقرأ باسم ربك وفي المفصل حيث ورد ذكر السجود

بيت

فرض اندر رعد و نحل و سورهٔ سبحان بود ✦ حج و فرقان و الم تنزيل و حاميم و نمل
واجب سورهٔ اعراف و مريم صاد خوان ✦ والنجم انشقت و اقرأ سنن دان اي حبيب
بلوح الخط في النظار دهرا ✦ وكاتبه رسيم في الترابي

نوشته بنده بجنه خویش نصر الله فتح قریب مزدوم رسیم و زادیم و نگارنده رقم این نسخه بیاد گار

هذا اسقط من الرواية من التمام وهي تسع وثمانون سورة ما نزل
بالمدينة قال علي بن الحسين واول ما نزل بالمدينة سورة البقرة ثم
الانفال الا قوله يا ايها النبي حسبك الله ثم آل عمران ثم الاحزاب ثم الممتحنة
ثم سورة النساء ثم اذا زلزلت ثم الحديد ثم سورة محمد صلى الله عليه وسلم
ثم الرعد ثم سورة الرحمن جل جلاله ثم هل اتى ثم الطلاق ثم لم يكن
ثم الحشر ثم اذا جاء نصر الله ثم النور ثم الحج غير قوله وما ارسلنا
من رسول الى قوله عقيم ثم المنافقون غير قوله لتخرجن منها الاذل
فانها نزلت بالمقلب ثم المجادلة ثم الحجرات ثم التحريم ثم الصف
ثم الجمعة ثم التغابن ثم الفتح ثم التوبة ثم المائدة قال ومنهم من يقول ثم
المائدة على التوبة وقراءة النبي عليه السلام في خطبة يوم حجة الوداع
وقال يا ايها الناس ان آخر القرآن نزولا سورة المائدة فاحلوا
حلالها وحرموا حرامها فهذا ترتيب ما نزل بالمدينة واختلفوا
في قول المطففين فقال ابن عباس هي بمدينة وقال عطا اخر ما نزل
بمكة وقال قتادة المرتل بمدينة وقال الباقون مكية فجميع ما نزل
بمكة ثمان وثمانون سورة وجميع ما نزل بالمدينة تسع وعشرون
سورة على اختلاف الروايات بهذا الترتيب

والله اعلم بالصواب
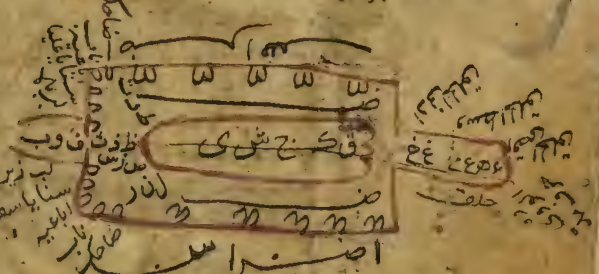
باب من السور في عددها تسع وثلثون اولها
سورة يوسف عليه السلام والحجر والنحل والفرقان
والاحزاب والفتح والحجرات وق والذاريات والقمر
والحشر والممتحنة والصف والجمعة والمنافقون والتغابن
والتحريم والقلم والانسان والمرسلات والانفطار
والمطففين والبروج والاعلى والغاشية والبلد والصديق
والضحى والانشراح والتين والعاديات والتكاثر
والهمزة والفيل والكوثر والكافرون والنصر وتبت والفلق